



در ادامه:

امام از شخصیت مدرس متأثر بودند نه از شیوه او...

«نسبت مدرس و امام» در گفت و شنود شاهد یاران با
حجت الاسلام والمسلمین سید حمید روحانی

تجلیل بی مانند امام از منش سیاسی مدرس او را در عداد یکی از نمادهای بارز سیاست و زری اسلامی قرار داده است. این مهم اما پژوهشگران تاریخ معاصر را از بررسی دقیق نسبت اندیشگی و عملی آن مجاهد بزرگ با امام راحل مستغنی نمی سازد. در گفت و شنودی که پیش روی دارید، مورخ ارجمند حجت الاسلام والمسلمین سید حمید روحانی، سعی در شفافیت بیشتر این مقوله دارد.

در روز ۱۶ مهر ۱۳۴۱ که نهضت را شروع کردند، به منزل بنیانگذار حوزه علمیه، مرحوم آیت الله حائری رفتند و در حضور ایشان و عده‌ای از علما مطلبی را بیان کردند که من آن را از مرحوم آیت الله حاج آقا مرتضی حائری شنیدم. امام فرموده بودند، «اگر می خواهید اسلام و ایران از اضمحلال نجات پیدا کنند، باید بساط دودمان پهلوی را جمع کنیم. انگلیس خاندان پهلوی را آورده که اسلام را از بین برد و ایران را نابود کند.» البته در آن جلسه بحث‌های زیادی شده بود، از جمله اینکه آقای شریعتمداری گفته بود، «ما که اسلحه و بمب توی جیبمان نیست که برویم و توی کله شاه بکوبیم. با کدام نیرو و اسلحه می خواهید این هدف را دنبال کنید؟» امام فرموده بودند، «مانیرونی را در اختیار داریم که از هر بمبی قوی تر است و آن هم نیروی مردم است.» و لذا امام از آغاز در اندیشه براندازی بودند و این مسئله در اعلامیه‌ها، سخنرانی‌ها و روش امام کاملاً مشخص است، اما شهید مدرس دست کم در ظاهر چنین قصدی نداشت؛ هر چند گفته می‌شود که وی عده‌ای از جوانان تحت‌تأثیر کارگر و عمله در کنار مدرسه سپهسالار جمع کرده و ترتیبی داده بود که به آنها آموزش نظامی داده شود تا برای مقابله با پهلوی آماده باشند. مدرس با آنکه با پهلوی کاملاً مخالف بود و شاید هم قصد براندازی وی را داشت، ولی در اعلامیه‌ها و سخنرانی‌هایش موضوع براندازی رژیم سلطنتی کمتر به چشم می‌خورد.

دومین تفاوت مرحوم مدرس و امام (ره) این است که امام با تجربه‌ای که از تاریخ داشتند، ملی‌گراها و روشنفکران را آدم‌های اصلی نمی‌دیدند و با آنها همکاری نمی‌کردند. اگر اینها در جهت خط امام (ره) حرکت می‌کردند، امام حرفی نداشتند، اما اگر می‌خواستند اندیشه‌های خودشان را دخالت بدهند، امام به شدت در مقابلشان می‌ایستادند. مثلاً در سال ۱۳۵۶ که فضای سیاسی باز به وجود آمد، ملی‌گراها دست به کار شدند و آتیه‌ای که سالیان سال در سکوت محض فرو رفته بودند، ناگهان شروع کردند به دادن اعلامیه و ایراد سخنرانی و برگزاری میتینگ و مراسم و از آزادی مطبوعات و آزادی انتخابات و قانون اساسی سخن گفتن. امام بلافاصله اعلامیه دادند و گفتند، «کسانی که امروز دم از آزادی و قانون اساسی می‌زنند و تا دیروز همسو و هم‌جهت با رژیم بودند، اگر بخواهند به این روش خود ادامه و مجرم اصلی را از سقوط نجات بدهند، آنها را به ملت معرفی خواهیم کرد.» همین باعث شد که آقایان به ناچار روششان را عوض کنند و بیابند و ظاهرآ به امام بپیوندند. اما مدرس متأسفانه این خطر را از جانب اینها احساس نمی‌کرد و از همین ناحیه هم ضربه خورد. او نباید با افرادی که نیمه شب‌ها با رضایان جلسه می‌گذاشتند و پیمان می‌بستند که او در جهت رسیدن به قدرت، کمک و از او حمایت کنند و همین کار را هم کردند، همکاری می‌کرد. اینها در دوران حکومت پلیسی و سیاه و دیکتاتوری رضایان صدر امور مهمی بودند، از جمله اسکندر میرزا که وزیر معارف رضاشاه شد، علی اکبر داور که وزیر دادگستری او بود و سعی کرد به خیانت‌های رضایان جنبه قانونی بدهد و جمله برای از زمین‌هایی که او غصب کرده بود، سند و مدرک می‌ساخت. همین طور اللهیاری صالح و تمام کسانی که بعد از شهریور ۲۰ حزب تشکیل دادند و دم از آزادی و استقلال زدند؛ همه اینها قبل از رسیدن رضایان به سلطنت از او حمایت و کمکش کردند و بعد هم که او به قدرت رسید، در اعمالش مشارکت داشتند. برخی می‌گویند آنها نمی‌دانستند رضایان چه جرئومه فساد است و فکر می‌کردند که او فرد اصلاح

ولی مدرس با تیزهوشی خاصش متوجه منظور او می‌شود و آتش گردان را می‌دهد به دستش و می‌گوید، «این را بگردان، می‌خواهیم قلیان چاق کنیم.» و به این ترتیب ایهت و شخصیت کاذب او را می‌شکند. این صراحت و قاطعیت مدرس هم برای امام بسیار جاذبه داشت.

از دیگر ویژگی‌های مدرس که برای امام بسیار جالب بود، سازش ناپذیری او بود. مدرس اهل بندوبست نبود. بعضی از سیاستمداران را می‌بینیم که در طول مبارزات به تدریج به مذاکره و سازش و کرنش کشیده می‌شوند، ولی مدرس به رغم شرایط بسیار دشواری که برایش به وجود می‌آوردند، هیچگاه تن به سازش نداد و بر اهداف خودش پافشاری کرد. در مجموع ساده زیستی و فراست و هوشیاری و قاطعیت و صداقت مدرس برای امام بسیار گیرائی داشت و لذا امام از این ویژگی‌ها بسیار یاد می‌کردند و انصافاً بسیار هم از او الگو گرفته بودند.

امام (ره) این ویژگی‌ها را در سایر کسانی هم که با ایشان رابطه داشتند و امام به آنها علاقمند بودند، مشاهده می‌کردند، اما شاید در شهید مدرس این ویژگی‌ها به شکل اکمل دیده می‌شوند و لذا می‌توان نتیجه گرفت که امام به این دلیل، شهید مدرس را برتر از دیگران می‌دیدند؟

اصولاً می‌دانید که همه امور نسبی هستند. ایمان تقوا و علم افراد در یک حد نیست. در مسائل سیاسی هم نمی‌شود گفت که فقط مرحوم مدرس این ویژگی‌ها را داشت و دیگران نداشتند، منتی همان طور که شما هم اشاره کردید، در شهید مدرس در حد اکمل بود و لذا امام به او توجه بیشتری داشتند و در تجلیل از او هم اهتمام بیشتری می‌ورزیدند.

از شباهت‌های امام و مدرس نام بردید. در آنها چه تفاوت‌هایی می‌بینید؟

اولین تفاوت این است که امام (ره) از همان ابتدا در اندیشه براندازی رژیم بودند و هیچگاه در این اندیشه نبودند که با یک حکومت غاصب جائر به یک نحوی کنار بیایند. امام از سال ۱۳۲۲ که کتاب کشف الاسرار را نوشتند، کاملاً خط مشی مشخص داشتند و می‌گفتند که این حاکمان ظالم و جائر، غاصبند و از نظر اسلام، محکومند. امام



- آنها‌ئی که ساده اندیشند، خیلی زود آلت دست
- قرار می‌گیرند و زود فریب می‌خورند و آنها‌ئی که
- باهوشند، زرنگی‌هایشان باعث می‌شود که
- سیاست باز بشوند و به جای سیاستمداری،
- سیاست بازی کنند و روش‌های زشتی را در پیش
- بگیرند که انسان در صداقت و صفا و
- صمیمیتشان تردید می‌کند و نمی‌تواند تشخیص
- بدهد که مبنای محبت یا خشونت آنها چیست.
- مدرس، هم زرنگی و هوشیاری داشت و هم از این
- ویژگی‌ها هرگز سوء استفاده نکرد و این نکته
- بسیار مهمی است که کمتر در افراد مشاهده
- می‌شود و برای امام خیلی اهمیت داشت.

امام (ره) در طول حیات با سیاستمداران بسیاری آشنائی داشتند و به مناسبت‌هایی از آنها یاد می‌کردند، لیکن به شهید مدرس عنایت خاصی داشتند، به طوری که بر اساس آثار در آثار و سخنرانی‌هایشان بیش از پنجاه بار از وی نام برده و او را به عنوان الگوی سیاستمدار دینی مطرح کرده‌اند. به نظر جناب‌عالی علت این گرایش و علاقه چیست؟

برای پاسخ به این سؤال به نظر من بهتر است ابتدا ویژگی‌های مدرس را بررسی کنیم، بدین معنا که باید ببینیم مدرس واجد چه ویژگی‌هایی بود که برای امام گیرائی داشت؟ اولین ویژگی مدرس پاک‌باختگی او بود. مدرس انسان خودساخته و پاک‌باخته‌ای بود. منیت و کیش شخصیت مطلقاً در او وجود نداشت. یکبار چه خلوص بود و این نکته بسیار مهمی است. انسان وقتی زندگی افراد را مطالعه می‌کند، می‌بیند که این همه دل‌باختگی و خلوص و اینکه انسان برای رسیدن به هدف، همه چیزش را در طریق اخلاص بگذارد، کمتر وجود دارد. مدرس در راه هدفش سیلی خورد، توهین‌های گوناگون را تحمل کرد، مورد ناسزا قرار گرفت، ولی خم به ابرو نیآورد و حال آنکه بسیاری از کسان به خاطر اینکه به آنها توهین نشود، با این بهانه که اینها به من امانت به اسلام است و قداست من مربوط به اسلام است، روش دیگری را در پیش می‌گیرند. در زندگی مدرس هرگز مسائل شخصی و نفسانی مطرح نبودند و لذا اخلاصش برای کسانی که با او سر و کار داشتند، بسیار جاذبه داشت. امام (ره) هم همین روش مدرس را در پیش گرفته بودند. در امام (ره) هم اخلاص و پاک‌باختگی در حد اعلا وجود داشت.

ویژگی دوم مدرس که برای امام (ره) خیلی مهم بود، هوشیاری و درایت و فراست او بود. امام از آخوندهای ساده اندیشی که زود آلت دست قرار می‌گرفتند و فریب می‌خورند، بسیار آزرده خاطر بودند. مدرس شخصیتی باهوش و با فراست و هوشیار بود که فریب کسی را نمی‌خورد. ولی از آن سو هم از این ویژگی‌ها در جهت منافع شخصی خود استفاده نمی‌کرد. مشکل اینجاست که آنها‌ئی که ساده اندیشند، خیلی زود آلت دست قرار می‌گیرند و زود فریب می‌خورند و آنها‌ئی که باهوشند، زرنگی‌هایشان باعث می‌شود که سیاست باز بشوند و به جای سیاستمداری، سیاست بازی کنند و روش‌های زشتی را در پیش بگیرند که انسان در صداقت و صفا و صمیمیتشان تردید می‌کند و نمی‌تواند تشخیص بدهد که مبنای محبت یا خشونت آنها چیست. مدرس، هم زرنگی و هوشیاری داشت و هم از این ویژگی‌ها هرگز سوء استفاده نکرد و این نکته بسیار مهمی است که کمتر در افراد مشاهده می‌شود و برای امام خیلی اهمیت داشت.

نکته سوم صراحت لہجه و قاطعیت مدرس بود که بسیار ارزشمند بود. می‌گویند یک بار رضاشاه مرحوم مدرس را دعوت می‌کند به باغ ملی. در آنجا مجسمه‌ای از رضاشاه را نصب کرده بودند که دو تا صورت داشت. سردار سپه که یک تازه به‌دوران رسیده دون پایه بود و از اینکه مجسمه‌اش را آنجا گذاشته بودند از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجید، خواست این قضیه را به رخ مدرس بکشد و گفت، «سید! این چطوره؟» مدرس هم بدون لحظه‌ای تردید و با لہجه شیرین اصفهانی گفت، «خوبس. فقط مثل صاحبش دوروست.» مرحوم مدرس با صراحتش همه دشمنان را تخطئه می‌کرد. این را هم یک بار در یکی از سخنرانی‌های امام شنیدم که می‌گفتند وزیر دربار با از مقامات بالای آمده بود پیش مدرس که از او امتیازی بگیرد،



طلبی است که می خواهد در راه منافع مردم کار کند، ولی در واقع آنها به روی خودشان نمی آورند که او چه جنایاتی را مرتکب شد و چگونه خون مردم را به شیشه کرد و در همان حکومت، وزیر و وکیل شدند. اینها تا پایان شهریور ۲۰ در کنار رضاخان بودند و تازه پس از سقوط او ناگهان به یاد آزادی افتادند. بی اعتمادی به امثال اینها تفاوت دوم امام و مرحوم مدرس است.

برخی از مدرس پژوهان معتقدند مدرس به این دلیل از این افراد استفاده می کرد که در مقطعی به توانایی اجرائی آنها و به تعبیری به جزیره داشتنشان نیاز بود و از سوی دیگر با درایت و صلاحیتی که داشت، می توانست آنها را در جهت اهداف خود کنترل و هدایت کند.

امام (ره) به این نکته هم اشاره کرده اند که وقتی مدرس در مجلس حرف می زد، مجلس را مطلقاً مقهور خودش می کرد و نمایندگان تابع او می شدند. این حرف درست است، اما من معتقدم که اگر مدرس به گونه ای عمل می کرد که راه بر این افراد بسته می شد، بهتر می توانست هدفش را پیش ببرد.

شهید مدرس با جمهوریت رضاخانی مخالف بود، اما امام بعد از انقلاب در جانی فرمودند اگر جمهوری می شد، بهتر بود. شما در این باره چه تحلیلی دارید؟

فهم مدلول این سخن امام نیاز به تامل دارد. گمان نمی کنم مرحوم مدرس با اصل جمهوریت مشکل داشت، بلکه او و بسیاری از علما، از جمله علمانی که از عراق به ایران تبعید شده بودند، از جمله آیت الله نائینی برای مخالفت خود چند دلیل عمده و موجه داشتند. یکی اینکه اگر در آن شرایط، حکومتی تحت عنوان جمهوریت به وجود می آمد، با مستمسک قرار دادن آزادی، نوعی افسار گسیختگی به وجود می آمد که نمونه اش را در مشروطیت دیدیم. در دوره مشروطه تحت لوای آزادی، ضربات بسیار بدی به معتقدات مردم زده شد و کشور از این بابت لطمه های بدی خورد. در یک نظام جمهوری، این وضعیت ممکن بود دوباره تکرار شود. مسئله دیگر پیوستن کشور به شوروی و ابتلا به سرنوشتی شبیه به سایر کشورهای آسیایی بود که تحت عنوان جمهوری به دولت شوروی منضم شدند و این نگرانی در روحانیونی چون مدرس وجود داشت که بقیه خاک ایران هم تحت اشغال شوروی در آید. من حتی در یکی از روزنامه های آن زمان دیدم که یکی از علل مخالفت با جمهوری این بود که آزادیخواهان از جمهوری آذربایجان سابقه ذهنی خوبی نداشتند. به هر حال این طور نبود که روحانیون با اصل جمهوری مخالف و با سلطنت موافق بوده باشند، بلکه آن جمهوری از خطرناک می دیدند و اعتقاد داشتند که شاه به هر حال فردی است که می شود او را با تهدید یا مشاوره یا به نحو دیگری کنترل کرد، اما اگر افسارگسیختگی از نوع جمهوری ترکیه یا آذربایجان پیش می آمد، نمی شد آینه را پیش بینی کرد و لذا روحانیون از چنین سرنوشتی به شدت نگران بودند.

پس شما این سخن امام را چگونه تحلیل می کنید؟ البته من به طور مشخص به این مورد برنخورده ام و اگر فرض بر این باشد که امام چنین صحبتی کرده اند، به هر حال این یک نظر تاریخی ایشان است و فتوا نیست.

با توجه به علاقه خاصی که امام به شهید مدرس داشتند، در سال های اخیر عده ای تلاش می کنند این شبهه را ایجاد کنند که امام ابتدا با شیوه مبارزه مدرس، یعنی حضور در پارلمان و سعی در اصلاح امور، موافق بوده اند و سپس به مرور زمان به این نتیجه رسیده اند که براندازی رژیم تنها راه مبارزه است. شما در این زمینه چه تحلیلی دارید؟

اگر به سخنرانی ها و آثار امام دقت کنید، ملاحظه می کنید که امام هیچگاه به شیوه های مبارزاتی مدرس اشاره نمی کنند، بلکه صراحتاً لهجه، اخلاص، فراموشی، هوشیاری و زرنگی مدرس برای امام جاذبه داشت. امام از همان ابتدا جز براندازی حکومت پهلوی هیچ شیوه ای را قبول نداشتند. در اینجا بد نیست که خاطره ای را برای شما نقل کنم. در سال ۱۳۴۱ که نهضت امام آغاز شد، یعنی قبل از ۱۵ خرداد، به تدریج بین امام و آقای شریعتمداری اصطکاک به وجود آمد. آقای خسروشاهی کاملاً در جریان امر هست. او یک بار به من گفت، «اگر امام را تبعید نمی کردند، مسلماً بین ایشان و آقای شریعتمداری برخوردهای بسیار تندی پیش می آمد.» آقای شریعتمداری معتقد بود که ما باید در انتخابات شرکت و نماینده

خودمان را معرفی کنیم و امام به شدت با این مسئله مخالف بودند و می گفتند، «ما نه کاری به انتخابات داریم و نه در آن وارد می شویم. مبارزه ما با اساس حکومت شاه است.» امام در سال ۴۲ با قاطعیت گفتند، «نمی گذارم آقای شریعتمداری در انتخابات وارد شود.» هدف امام براندازی بود و نمی خواستند نهضت با این نوع همکاری ها و برخوردها از مسیر اصلی خود خارج شود و لذا موضوعگیری امام (ره) از همان آغاز، براندازی رژیم پهلوی بود. امام در یکی از اعلامیه های که بعد از جریان مدرسه فیضیه دادند، می فرمایند، «شاهدوستی یعنی غارتگری... یعنی آدمکشی...» و یاد سخنرانی ۱۳ خرداد ۴۲، دو روز قبل از دستگیری، با تعبیری چون بدبخت و بیچاره، شاه را مورد خطاب قرار می دهند و فریاد می زنند، «بترس از روزی که مردم تو را بیرون کنند و جشن بگیرند.» نویسنده کتاب «تاریخ بیست و پنج ساله ایران» می نویسد که شمارش معکوس برای سرنگونی شاه از همان سخنرانی آغاز شد. امام از همان ابتدا تأکید داشتند که اسلام در خطر است و خطر صهیونیسم، جدی است. ایشان به آزادی انتخابات و مطبوعات اشاره ای نمی کنند و لذا کاملاً مشخص است که مبارزه پارلمانتاریستی با هیچ نوع مبارزه فرمیستی دیگری را قبول ندارند و صرفاً در پی براندازی رژیم هستند. مرحوم مدرس به هر حال با توجه به اوضاع اجتماعی و عدم آمادگی مردم برای براندازی، در شرایطی نبود که بتواند به یک کل حمله کند و لذا تصمیم گرفت از همان حداقل امکاناتی که در اختیار داشت، از جمله سنگر مجلس، اختیارات رضاخان را محدود و با تکیه بر سر رسیدن او به اهدافش، مانع ایجاد کند. در مورد امام مشاهده می کنیم که لحن اعلامیه های ایشان هم به مرور زمان و با توجه به شرایط، تندتر شد و از ابتدا اینگونه نبود.

علائق این است که باید زمینه فراهم شود. امام اعتقاد داشتند که هدف مانند یک میوه است. اگر میوه را زین رسیده و کال بچینید، قابل استفاده نیست؛ اگر هم دیر بچینید، فاسد و خراب می شود. یک رهبر آگاه و حکیم کسی است که بداند زمان مناسب چیدن این میوه چه زمانی است. امام اگر در آن زمان، بحث انقلاب اسلامی را مطرح می کردند، برد نداشت. در آن زمان، هنوز وقتی شاه می گفت امام زمان (عج) را دیدم و دستم را گرفت، مردم گریه می کردند و به سر و سینه می زدند و می گفتند خدا غفلت کند. خیلی ها معتقد بودند که شاه آدم خوبی است و اطرافیان او هستند که این کارها را می کنند. اولین بار امام بودند که ماسک های اسلام پناهی و رعیت پروری و طرفداری از کارگران و زنان را از چهره شاه انداختند. هنگامی که فاجعه فیضیه پیش آمد، نقاب اسلام پناهی شاه افتاد و بعد هم که در جریان ۱۵ خرداد، کارگر و رعیت به خون کشیده شدند، معلوم شد که رعیت پروری شاه چقدر واقعی است و به این شکل بود که اقشار مختلف مردم به تدریج فهمیدند که او چه جرثومه فساد است و بعد امام مسائل دیگر را مطرح کردند. امام در اعلامیه ای که در چهلمین روز شهادت شهدای فیضیه دادند، فرمودند، «اشکال بزرگ آن است که به هر دستگاهی که رجوع می شود، می گویند اینها که شده است به امر اعلیحضرت است. از نخست وزیر تا رئیس شهربانی و فرماندار قم، همه می گویند فرمان مبارک است. اگر اینها صحت دارد، باید فاتحه اسلام و ایران و قوانین را خواند و اگر دروغ است، چرا شاه از خود دفاع نمی کند تا مردم عوامل جرم را بشناسند و در بنیاد مقتضی، آنها را به سزای اعمالشان برسانند؟ این کاملاً نشان می دهد که امام از همان ابتدا دنبال یک هدف بودند، منتهی باید شرایط مناسب برای رسیدن به این هدف فراهم می شد. در آن موقع هنوز مردم نمی دانستند چه

اتفاقی افتاده و تصویب لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی یعنی چه؟ این روش خلاف حکمت است که در شرایط نامناسب، مسائل مختلفی را مطرح کنیم و لذا امام بعد از قضیه انجمن های ایالتی و ولایتی، شرایط محدودی را مطرح نکردند که اگر روزی رژیم در شرایط دشواری قرار گرفت و به آن شرایط تن داد، دیگر حجتی برای تقابل با او نماند. بعد از رحلت آیت الله العظمی بروجردی و آیت الله کاشانی، رژیم باور نمی کرد کسی بتواند مردم را به یک خیزش همگانی علیه او برانگیزد و وقتی با اعتراض امام و مردم روبرو شد، ناچار شد عقب نشینی کند. هنگامی که امام در اعلامیه هایشان مسائل کلی، از جمله اسلام و مبارزه با صهیونیسم را مطرح می کردند، خیلی ها اعتراض می کردند. شما مثلاً اعلامیه های آقای شریعتمداری را مطالعه کنید. در آنها چیزهای مشخصی آمده اند، اما امام موضوعاتی اساسی و کلی را مطرح می کردند تا راه برای مبارزه باز بماند.

در دهه گذشته، یکی از شیوه های که برخی از جریان های ملی گرا و غیر معتقد به اندیشه و منش امام، اتخاذ کرده اند این است که سعی دارند محوریت قضاوت در مورد مسائل سیاسی و اجتماعی را از امام به شهید مدرس منتقل کنند و با استناد به علاقه امام به وی، اینگونه استدلال می کنند که امام هم مجموعه عملکرد وی را قبول داشتند. البته بدیهی است که اینها از اظهار علاقه به مدرس هم مثل هر کس دیگری استفاده ابزاری می کنند تا محوریت انقلاب را به جای امام به افراد و جریان های غیر از خط حقیقی امام منتقل کنند. در این باره چه نظری دارید؟

حرکت امام حرکت ویژه و منحصر به فردی است. امام ویژگی های خاصی داشتند و مبارزاتشان هم با دیگران تفاوت های اساسی داشت؛ اما امام شخصیت هایی را که در راه اسلام و خدمت به مردم زحمت کشیده بودند، تکریم و نقاط برجسته شخصیت آنها را گوشزد می کردند؛ اما این معنایش به هیچ وجه این نبود که امام به طور مطلق شیوه های آنها را تأیید و دنبال می کردند. مثلاً در مورد سید جمال، ایشان در بحث اخلاق در نجف جمله ای را فرمودند و همان یک بار هم بود. روزنامه ایران آزاد در همان زمان، آن را چاپ کرد و در کتاب نهضت امام خمینی هم چاپ شده است. امام فرمودند، «شما سعی کنید اصلاح شوید، آدم شوید، انسان شوید. در حوزه یا دانشگاه اگر یک آدم پیدا شود، منافع استعمارگران را به خطر می اندازد. آنها از آدم می ترسند. در مصر یک سید جمال پیدا شد و منافع آنها را به خطر انداخت، او را از بین بردند.» حالا یک کسی نیاید و بگوید چون امام برای آدم شدن، سید جمال را مثال زده، پس کارا راه و رسم او را قبول دارد؟ امام او را به عنوان شخصیتی که دل به قدرت نبسته و خود را نفروخته، قبول دارند، ولی این بدان معنا نیست که همه کارهای او مورد تأیید امام است. امام به سید جمال انتقاد دارند که اگر به جای حکومت هابه سراغ مردم می رفت، نتیجه بهتری می گرفت و از این جهت وقتی هم حاضر نیستند طرف سید جمال را بگیرند. در مورد شهید مدرس هم ویژگی های برجسته او مورد حمایت امام است، ولی معنایش این نیست که روش مبارزاتی امام، دنباله حرکت مدرس بود، چون اگر این طور بود، امام کاندید نمایندگی مجلس می شدند و به آنجا می رفتند، ولی ایشان نه خودشان وارد سیستم پارلمانی شدند و نه اطرافیشان را به این کار تشویق کردند. شهید بهشتی، شهید مطهری و علمای روشن اندیشی که در اطراف امام بودند، هیچگاه به مجلس نرفتند. امام چون دیده بودند که استعمار و استبداد، دو روی یک سکه هستند، همزمان با هر دو می جنگیدند و ما این را در نهضت های گذشته، کمتر می بینیم. مثلاً در نهضت تنباکو، مبارزه صرفاً ضد استعماری است. در مشروطه هم همین طور. در نهضت ملی نفت هم همین طور. امام کاملاً بر این نکته واقف بودند که اگر استعمار و استبداد را جدای از هم در نظر بگیریم، هر یک که تضعیف شود، دیگری به کمکش می رود. استعمار را از بیرون می کنید، استبداد می آید و او را از پنجره وارد می کند و لذا مبارزه امام از همان ابتدا هم انجمن های ایالتی و ولایتی می دهند، خطر صهیونیسم را نیز گوشزد می کنند. روش مبارزاتی امام با هیچ یک از کسانی که مورد تجلیل ایشان بودند، قابل مقایسه نیست و هیچ یک از آن نهضت ها مختصات و جامعیت نهضت امام ندارند. ■